

حکومت مطلوب در اندیشه توماس آکویناس

دکتر حسن مجیدی*

چکیده

نوشتار حاضر در پاسخ به چستی حکومت مطلوب در اندیشه سیاسی توماس آکویناس، بهترین شکل حکومت از نظر وی را سلطنت می‌داند؛ اما در اینکه چه کسی سلطنت کند دو پاسخ متفاوت از سوی آکویناس مطرح شده است: در مقام یک مسیحی آرزو می‌کند پادشاه باشد و به‌عنوان یک ارسطویی، پادشاه عرفی. اما می‌توان گفت در نهایت وی بر وضع موجود در زمان خود صحنه می‌گذارد و موضعی بینابینی اتخاذ می‌کند، پاپ رهبر معنوی و پادشاه رهبر سیاسی جامعه اما نفس حدود و مرزهای مخدوش شده این اختیارات، توماس را از تأیید کننده صرف وضع موجود و رؤیای خود یعنی حاکمیت اسطوره‌ای پاپ - پادشاه فراتر برده و مجبور به تشریح وظایف پادشاه در استقلال با پاپ می‌نماید. او در نهایت سلطنت را شکل بهتری از حکومت می‌داند چرا که هم طبیعی‌تر است و قیاسی از حاکمیت عقل را بر سایر کارکردهای روح نشان می‌دهد یعنی همانگونه عقل و روح بر سایر اعضاء بدن حکومت می‌کنند، شاه نیز بر کشور حکومت می‌کند. وجود برخی عناصر ناظر بر قدرت پادشاه الگوی مطلوب حکومت وی را با مشروطه سلطنتی عصر مدرن مشابه می‌سازد.

کلید واژه‌ها

پادشاه، سلطنت، کلیسا، قدرت دنیوی، قدرت روحانی، حکومت معنوی پاپ، حکومت مطلوب

* استادیار علوم سیاسی دانشگاه امام صادق(ع) majidi118@yahoo.com

مقدمه

آکویناس در نظریه سیاسی در نخستین گام از ارسطو الهام می‌گیرد و اقتباس خود از ارسطو را غسل تعمید می‌دهد. وی در مقام یک عالم دینی مسیحی آرزومند سلطنت پاپ است اما چون تحقق این آرزو را شدنی نمی‌یابد چندان به تفصیل آن نمی‌پردازد. لذا حتی اگر برخی از عبارات کتاب درباره پادشاهی توماس را نیز نوشته شاگرد وی بطلمیوس لوکایی بدانیم باز از فحوای نوشته‌های گسترده آکویناس در دیگر آثار وی می‌توان به همان نتایجی رسید که از تک نگاشته سیاسی وی یعنی «درباره پادشاهی» بر می‌آید. در اندیشه سیاسی توماس قدیس، سیاست، به‌عنوان حوزه تامین مصالح مرسله، اگر به درستی فهمیده شده باشد، عین دیانت است، زیرا غایت دیانت رستگاری و سعادت اخروی است که به‌عنوان مصلحتی برتر بر تامین مصالح عمومی دنیا اشراف دارد. اما اشراف سعادت اخروی بر تدبیر امور سیاسی در دنیا، به معنای عدم استقلال امور دنیا نیست، بلکه به رغم این که سیاست تابعی از غایت سعادت اخروی است، اما دنیا مزرعه آخرت و پلی به سوی آن به شمار می‌شود که انسان به نیروی خرد می‌تواند به استقلال در تدبیر امور آن بکوشد. فرمانروای دنیا مانند قانون انسانی که بهره‌ای از قانون ابدی و الهی دارد، جلوه‌ای از فرمانروای عالم را در خود دارد و غایت هر دو جزء سعادت دنیا و آخرت نیست (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۳۸).

تاکید بر تمایز اقتدار سیاسی و مرجعیت روحانی و استقلال آن دو، مانع از اقتدار دنیوی^۱ تابع مرجعیت روحانی است، همچنان که جسم تابع نفس است. به همین دلیل، آن‌گاه که مقام روحانی بالاتر در امور دنیوی مداخله می‌کند که تدبیر دنیوی امور، تابع او قرار داده شده یا خود اقتدار دنیوی، تابع حکم مقام روحانی قرار داده، غضب موردی پیدا نمی‌کند (Aquinas, 2000: 60). البته این مداخله، به هر حال، استثنایی بر قاعده استقلال اقتدار سیاسی پادشاه است و تنها در مواردی مشروعیت پیدا می‌کند که مداخله وجهی شرعی داشته باشد. توماس قدیس با تاکید دوباره بر استقلال اقتدار سیاسی در امور دنیا می‌نویسد که:

در جامعه تنها اقتدار عمومی می‌تواند به‌طور مشروع قوه قهریه را اعمال کند و کسانی که این قدرت به آنان داده شده، در مقام بالاتر نسبت به کسانی قرار دارند که تابع این قدرت‌اند. و درباره

1- Secular Authority

مشروعیت مداخله استثنایی مرجع روحانی در امور دنیا و غضب منصب قضا در صورت مداخله می‌نویسد:

مرجعیت روحانی از اقتدار سیاسی متمایز است، اما گاهی کسانی که دارای مرجعیت روحانی‌اند، در اموری مداخله می‌کنند که در حوزه صلاحیت اقتدای دنیوی است. پس، غضب مناصب قضایی همیشه نامشروع نیست (Aquinas, 2000 S.T II-II: 67).

توماس به‌عنوان یک مسیحی متقاعد شده بود که انسان تنها یک سرنوشت نهایی دارد. سرنوشتی فراطبیعی، او معتقد بود که دولت قلمرو خود را دارد هر چند این قلمرو نمی‌تواند احتمالاً جامعه کاملی باشد. او می‌بایست بگوید که سلطان در جهت‌گیری امور بشری و زمینی باید دستیابی به اهداف ماوراء طبیعی را تسهیل سازد. توماس ارسطویی دولت را زیر دست و تابع کامل کلیسا قرار داد. سلطان در نظر او بیشتر از یک نوع مستخدم کلیسا نیست به عبارت دیگر اگر انسان تنها یک هدف غایی دارد که ماوراء طبیعی است که از سوی کلیسای پی‌گیری می‌شود پس کلیسا نسبت به دولت جامعه بزرگتری است دولت نهادی طبیعی است. با این حال در دنیا نمی‌توان جدایی کامل میان قلمرو دولت و کلیسا باشد. از زمانی که بشر به این جهان وارد شده است باید از اهداف و غایت ماوراء طبیعی خود حراست کند و حیات و معرفت او باید برای دستیابی به آن هدف جهت داده شود (Copleston, 2001: 170).

گفتار اول: حکومت مطلوب توماس

توماس سلطنت را شکل بهتری از حکومت می‌داند چرا که هم طبیعی‌تر است و قیاسی از حاکمیت عقل را بر سایر کارکردهای روح نشان می‌دهد، یعنی همانگونه عقل و روح بر سایر اعضاء بدن حکومت می‌کنند، شاه نیز بر کشور حکومت می‌کند. زنبورها ملکه دارند. خدا نیز بر همه خلقت حکومت می‌کند و اما از نظر آکویناس سلطان ایده‌آل به آسانی یافت نمی‌شود. لذا عملاً بهترین حکومت مشروطه مختلط است که در آن قدرت سلطان به وسیله روسای انتخابی از سوی مردم تنظیم و محدود می‌شود. به بیان امروزی می‌توان گفت آکویناس به مشروطه سلطنتی باور دارد (Copleston, 1955: 421). توماس معتقد است همه قدرت‌ها و از جمله قدرت پادشاه از خدا ناشی می‌شود. توماس می‌افزاید قلب پادشاه در دست خداست (Aquinas, 1982: 28) که این می‌تواند به معنای این باشد که پادشاه باید خداترس باشد.

حکومت مطلوب در اندیشه توماس آکویناس

توماس با نفی حکومت‌های گروهی و جمعی، قدرت پادشاه را (چه عادل و چه ظالم) ناشی از اراده الهی می‌داند که بر افراد حکومت می‌کنند و از قول دانیال نبی می‌گوید: «به همین دلیل دانیال نبی در حالی که مشیت الهی را در خصوص بنیانگذاری پادشاه می‌ستاید، می‌گوید، خداوند در خلق او به دنبال نیت خود بوده و وی را برگزیده تا حکمرانی بر مردمش را در دست بگیرد» (Aquinas, 1982: 28). همچنان‌که از این عبارت معلوم است وی، حکومت افراد به صورت گروهی و جمعی را در مجموعه قضا و قدر الهی قرار نمی‌دهد. طباطبایی معتقد است در اندیشه آکویناس، پادشاهی به سه دلیل اثبات می‌گردد.

«اول آنکه: مدار طبیعت بر وحدت است. قلب آدمی فرمانروای بدن انسان است و در میان اجزای نفس انسان، عقل فرمان می‌راند. زنبوران نیز تنها یک ملکه دارند و یک عالم نیز خدای واحدی فرمانروایی می‌کند.

دوم آن‌که: یگانه بودن فرمانروا با عقل نیز مطابقت دارد زیرا هر کثرتی از وحدت ناشی می‌شود و به همین دلیل اگر اموری که در قلمرو صفات قرار می‌گیرند، از اموری تقلید می‌کنند که بر حسب طبیعت وجود دارند و آثار صناعت هر چه بیشتر شبیه طبیعت باشد، بهترند. (لذا) ضروری است که فرمانروای جمع انسانی نیز یک فرد بیشتر نباشد.

سوم آن‌که: تجربه نشان می‌دهد که ایالت‌ها و شهرهایی که فرمانروای واحدی دارند. کمتر دستخوش آشوب و تفرقه می‌شوند و امنیت، موجب شکوفایی و فراوانی است و عدالت بهتر اجرا شده و مردم خوشبخت هستند، در حالی که آن‌جا که فرمانروای واحدی وجود ندارد، فتنه و آشوب، صلح و امنیت آن‌ها را برهم می‌زند» (طباطبایی، ۱۳۸۰: ۳۵).

توماس در تشریح فلسفه حکومت پادشاهی به گونه‌ای از تشابه عالم انسانی با جهان طبیعت بهره می‌گیرد: در طبیعت دو حکومت جهانی و حکومت خاص وجود دارد. حکومت جهانی خداوند که خداوند بر همه موجودات آفرید. خود حکومت می‌کند و حکومت خاص در انسان‌هاست که شباهت بیشتری با حکومت الهی دارد. اینجاست که انسان عالم صغیر نامیده شده و در واقع شباهتی میان دو نوع حکومت، همان‌گونه که جهان موجودات مادی و قدرت‌های معنوی و روحانی تحت حکومت الهی قرار دارند. درجاتی شبیه آن اعضای جسم انسان و همه قوای نفس او تحت حکومت عقل است لذا در یک وضعیت مناسب عقل نسبت به انسان مانند خداست نسبت به جهان به همین ترتیب از آن‌رو

که انسان موجودی بالطبع اجتماعی است و همه قوای او تحت حکومت عقل است. جمعیت بشری نیز با عقل یک انسان اداره می‌شود (Aquinas, 1982: 57).

توماس با تشبیه خدا به پادشاه می‌نویسد: خدا در جهان دو کار انجام می‌دهد خلقت و حکومت. با تمثیل خلقت جهان می‌توانیم چگونگی شکل‌گیری پادشاهی را یاد بگیریم. در جهان خلقت ما ممکن است ابتدا متوجه تولید اشیاء، سپس تمایز منظم میان بخش‌ها و جهان شویم؛ سوم مشاهده می‌کنیم که انواع اشیاء در بخش‌های مختلف جهان توزیع شده‌اند ستاره‌ها در آسمان، ماهی در آب‌ها؛ چهارم آن‌که به هر نوعی از جانداران دست توانایی الهی آن‌چه بدان نیاز دارد به او داده شده است البته بینانگذار یک شهر و پادشاهی نمی‌تواند انسان جدیدی تولید کند یا جاهایی را برای سکونت و یا دیگر نیازها و زندگی را ایجاد کند. او باید این‌گونه چیزها را که در طبیعت وجود دارند، برای ایجاد شهر به کار گیرد. مانند نجار یا بنا که از مصالح طبیعی بهره می‌گیرد. در نتیجه بینانگذار شهر و مملکت باید در درجه اول یک مکان مناسبی را انتخاب کند که نیازمندی‌های اهالی را تامین کند و در برابر دشمنان امنیت داشته باشد و زیبا باشد. ثانیاً بخش‌های لازم برای شهر و ادارات مختلف پیش‌بینی شود. ثالثاً شهروندان بر اساس مشاغل خود در شهر اسکان و استقرار یابند و این شرحی از وظایف پادشاه در تکوین شهر است (Ibid, 55-56). با این‌که در بحث از فضایل فخر و شکوه را نکوهش می‌کند، اما فخر و جلال و شکوه را برای پادشاه لازم می‌داند. او یکی از علل گرایش به استبداد را تمایل به شکوه و جلال شاهان می‌داند (Ibid, 30).

البته توماس معتقد است شکوه و جلال واقعی تنها از فضیلت حاصل می‌شود و خارج از آن فخر و شکوه پادشاهی حقیر خواهد بود. توماس قول فارابی را شاهد می‌آورد که کسی که فخر و شکوه را تحقیر کند جلال و جبروت واقعی خواهد داشت. و هر چه کمتر آن‌را جستجوی کند بیشتر بدان رسد (Ibid, 31). توماس با ذکر شواهدی از کتاب مقدس، مقام پادشاهی و حکومت مسیح را اینگونه بیان می‌دارد از جمله این حکومتی است که به او تحویل داده شده است و از بین نخواهد رفت. در حکم مقدس^۱ نه تنها یک روحانی بلکه یک شاه نامیده شده است. بنابراین یک روحانیت ملوکانه^۲ از مسیح ناشی می‌شود. فراتر از آن همه کسانی که به بسیج باور دارند تا زمانی که پیرو او باشند پادشاهان و کشیشان نامیده می‌شوند (Ibid, 61).

1- Holy Writ

2- Royal Priesthood

حکومت مطلوب در اندیشه توماس آکویناس

شاید بتوان گفت بهترین شکل حکومت از نظر توماس سلطنت است اما این که چه کسی سلطنت کند دو پاسخ متفاوت از سوی آکویناس دارد: در مقام یک مسیحی آرزو می‌کند پاپ پادشاه باشد و به‌عنوان یک ارسطویی، پادشاه عرفی، اما می‌توان گفت در نهایت وی بر وضع موجود در زمان خود صحنه می‌گذارد و موضعی بینابینی اتخاذ می‌کند پاپ رهبر معنوی و پادشاه رهبری سیاسی جامعه است. اما نفس حدود و مرزهای مخدوش شده این اختیارات توماس را از تأیید کننده صرف وضع موجود فراتر می‌برد.

آکویناس در درباره پادشاهی و درباره شکل مطلوب و آرمانی خود از حکومت می‌نویسد. از آنجا که امور معنوی از اشیاء زمینی قابل تمایزند وزارت چنین حکومت پادشاهی نه تنها به شاهان زمینی بلکه به کشیشان واگذار شده است و بسیاری از آن‌ها به رئیس روحانیان، جانشین پیترو مقدس و نایب مسیح پاپ که همه پادشاهان امت مسیحی پیرو او هستند که او هم پیرو ارباب ما شخص عیسی مسیحی است، متصف نشده‌اند و همه کسانی که مسوولیت حفاظت از غایات میانه را بر عهده دارند باید از او پیروی کنند. روحانیان غیرمسیحی باید از شاه (مسیحی) پیروی کنند اما در قانون مسیحیت پادشاهان باید پیرو کشیشان باشند (Ibid, 63). البته نمی‌توان اعتقاد توماس به حکومت پاپ را منحصر در این کتاب دانست و با تشکیک در انتساب این کتاب به توماس و این که شاگرد وی آنرا تکمیل کرده این باور توماس را زیر سوال برد چرا که اشارات و آثار توماس نشان می‌دهد که او به گونه‌ای بر استیلا برتری و تفوق قدرت روحانی بر قدرت سیاسی و دنیوی تأکید دارد. اولاً قانون الهی نیازمند شارحان و مبلغانی است که کلیسا با تکفل آن زمینه نمود سلطه و برتری عینی قانون الهی بر قانون بشری را نشان دهد. ثانیاً توماس در دیگر آثار خود حصول سعادت دنیوی را که می‌تواند بالاترین کارکردهای محتمل از حکومت و دولت غیر دینی باشد را کافی نمی‌داند و حصول سعادت اخروی را نیز نیازمند هدایت و ارشاد و کمک ارباب کلیسا می‌داند. به علاوه توماس در شرح خود به رفتاری پیترو لمبارد می‌نویسد.

هم قدرت دنیوی و هم روحانی از قدرت الهی ناشی شده است. در نتیجه قدرت دنیوی فرمانبر قدرت روحانی است به اندازه‌ای که خدا فرمان داده است یعنی در موضوعاتی که در نجات روح موثر است در این موضوعات قدرت روحانی باید اطاعت شود. در موضوعاتی که به‌هر حال به رفاه شهری مربوط است قدرت دنیوی باید بیشتر مورد اطاعت قرار گیرد. مگر آن که قدرت دنیوی و معنوی در یک شخص یعنی پاپ جمع شده باشد که در این صورت قدرت او عالیه و جامعه قدرت هر دوست

فصلنامه مطالعات اجتماعی

هم شاه است هم کشیش که او شاه شاهان و ارباب اربابان است که قدرت او شکست نخواهد خورد. همچنانکه مشاهده می‌شود دیگر صراحت این جملات را نمی‌توان به بطلموس لوکایی نسبت داد به عبارت دیگر توماس شادی خود را در حکم از ذکر با جلال و ستایش از پاپ - شاه ابرازی می‌دارد. بنابراین شاید بتوان میان حکومت آرمانی و حکومت مطلوب و از نظر توماس تمایز قائل شد بدین معنا که حکومت آرمانی و مدینه فاضله آکویناس به پادشاهی پاپ تحقق می‌یابد اما در عالم واقع می‌توان به حکومت پادشاهی مشروطه مشروعه نیز معتقد بود.

گفتار دوم: مشروعیت حاکم

بر اساس این که سلطنت پاپ و یا حاکم عرفی و یا حکومت معنوی پاپ و حکومت سیاسی حاکم عرفی را در آراء توماس مورد توجه قراردهیم مشروعیت و مقبولیت شکل خاصی پیدا می‌کند، اجمال سخن آن که آکویناس به نقل از دانیال نبی مشروعیت الهی پادشاه را این چنین اثبات کرده و می‌گوید: خداوند در خلق او به دنبال نیت خود بوده و وی را برگزیده تا حکمرانی بر مردمش را در دست بگیرد (Ibid, 24). در این جا پادشاه به عنوان عامل اراده احکام و نیت خداوند بر بندگان مطرح می‌شود. در حقیقت کارگزاری پادشاه در جهت سعادت ابدی انسان‌ها به وجود می‌آید. در همین زمینه آکویناس در مسئله انتظار پادشاه توسط حاکم معتقد است که وی باید برای پادشاه خود به خداوند نظر داشته باشد چرا که «یک خدمتگزار همیشه به ارباب خود برای دریافت پادشاه در ازای خدمات ارائه شده می‌نگرد» (Ibid, 24).

پس قبل از آن که پادشاه با مردم مرتبط شود، با خداوند در ارتباط است. وی در عبارتی دیگر صراحتاً به نیابت پادشاه از طرف خداوند اشاره کرده و می‌نویسد: «اگر (پادشاه) با جدیت در این خصوص تفکر کند در می‌یابد که او به نیابت از خداوند به منصب خود تکیه زده تا در قلمرو او حکم براند» (Ibid, 24).

گفتار سوم: کلیسا و دولت

بر اساس نظریات مختلف آکویناس درباره رابطه دولت و کلیسا، می‌توان گونه‌های متفاوتی از مشروعیت را درباره حکومت سیاسی از دید وی احصاء کرد. از یک طرف مشروعیت الهی پادشاه و حاکم از آن رو که تحت سلطه و پیرو پاپ و مقید به رعایت قوانین دینی و الهی است و از سوی دیگر

حکومت مطلوب در اندیشه توماس آکویناس

همچنان که ویلکز بیان می‌دارد تاکید بر پذیرش مشروعیت زمینی حاکم مدنی که از نظر او آغازی بر فرایند سکولاریزاسیون و در نهایت نابودی قدرت ایدئولوژیک و نظری کاتولیک، آنسوی این طیف از نظریات را شامل می‌شود (Paul Sigmund, 1993: 219).

آکویناس بر این اعتقاد است که ایمان و عقل هر دو معتبرند و منابع مشروع شناخت بشری از جانب خدا می‌باشند و هیچ کدام از آن‌ها نمی‌تواند دیگری را به زیر سلطه خود در آورد. در واقع همچنان که آکویناس در مباحث درباره قانون الهی تدریجا گفته است قوانین وحیانی عامل بازدارنده عقل می‌باشند و پاپ تنها مفسر قانون الهی است این موضوع فی‌نفسه بیانگر تفوق پاپ بر حاکم زمین (غیر مذهبی) نمی‌باشد (Ibid, 219).

از نظر توماس کلیسا می‌تواند به‌خاطر دلایل دینی قدرت کافران را سلب کند زیرا قدرت حاکم زمینی مطلق نیست. البته درباره روابط دولت و کلیسا نظریات توماس از تناقض رنج می‌برد او در کتاب درباره پادشاهی فصل پانزده بیان می‌دارد که قدرت پاپ از همه حاکمان زمینی بالاتر است زیرا کسانی که پاسخگو و مسئول اهداف متوسط هستند (یعنی خیر مشترک جامعه زمینی) باید مطیع و زیر سلطه کسانی باشند که پاسخگوی اهداف غایی هستند و تحت امر آن‌ها می‌باشند درحالی‌که در خلاصه الهیات (Aquinas, 2000: s. t II a II : 60-69) آکویناس بیان می‌دارد که حاکمان مدنی تنها در مسائل دینی باید به حاکمان روحانی رجوع کنند و پاپ را به عنوان کسی که عهده دار قدرت دینی و غیر دینی است مستثنی می‌داند (Paul Sigmund, 1993: 219).

از این رو به نظر می‌رسد آکویناس را باید یک دوگانه انگار^۱ یا مدافع قدرت غیرمستقیم کلیسا نامید که این قدرت و تفوق بیش از آن که جنبه حقوقی و سیاسی داشته باشد ماهیتی اخلاقی دارد. هدف ماوراء طبیعی کلیسا فراتر از هدف دولت است لذا کلیسا جامعه‌ای مافوق دولت است. که باید (دولت) خود را در موضوعاتی که به زندگی ماوراء طبیعی مربوط می‌شود تابع کلیسا قرار دهد اما این باز مانع از این معنا نمی‌شود که دولت جامعه‌ای کامل است و در قلمرو خود مختار است. به عبارتی باید آکویناس را طرفدار اقتدار غیرمستقیم کلیسا بر دولت قلمداد کرد (Copleston, 1955: 417).

قدرت کلیسا بر دولت یک قدرت مستقیم نیست رسیدگی به امور اقتصادی و محافظت از صلح وظیفه دولت و نه کلیساست اما لزوم ترفیع انسان به مقام سعادت مافوق طبیعی بدین معناست که

1- Dualist

فصلنامه مطالعات اجتماعی

دولت باید خادم کلیسا باشد. کاپلستون معتقد است این دیدگاه به یک معنا سنتزی از نظریه سیاسی ارسطو و مطالبات ایمان مسیحی در اندیشه توماس آکویناس است. در واقع دیدگاه توماس در باب رابطه کلیسا و دولت بی‌شبهت به نظر او در باب رابطه عقل و ایمان نیست (Ibid, 416-417).

آکویناس برخلاف نظر ابن رشد که معتقد به استقلال کامل دولت در قلمرو خود (از نهاد دینی) بود چرا که او معتقد به غایت‌نهایی برای انسان بود و این موضوع او را از تبدیل دولت به جامعه مطلقاً خودمختار باز می‌داشت هر چند گرایش ارسطویی در نظریه سیاسی توماس او را بر آن داشت به دولت کامل^۱ باور داشته باشد.

اگر این اصل که جزء تابع کل است که نشان دهنده ارسطو گرایی توماس است مورد تأکید قرار گیرد به نظر می‌رسد که توماس فرد را در درجه قابل توجهی تابع دولت قرار داده است ولی آکویناس تأکید می‌کند که او همچنان که به دنبال خیر مشترک افراد کثیر است در پی خیر فردی هم هست. چرا که خیر فرد را جز در خیر مشترک دست‌یافتنی نمی‌داند هر چند در بسیاری از نوشته‌های خود اشاره می‌کند که عقل حقیقی حکم می‌کند که خیر مشترک بهتر از خیر فرد است. اما این اصل نباید بیش از حد مورد تأکید قرار گیرد چرا که توماس یک متکلم و فیلسوف مسیحی هم بود همچنان که شارح ستایشگر ارسطو بود و او به خوبی آگاه بود که غایت‌نهایی بشر خارج از قلمرو دولت است، انسان به‌سادگی عضو دولت نیست. در واقع مهم‌ترین چیز برای او کار فراطبیعی^۲ است.

بنابراین می‌توان گفت نظارت کلیسا بر رفتار پادشاه و نیز نظارت مردمی به صورت کنترل شده و نیز قانون بشری از عوامل تحدیدکننده قدرت سیاسی در اندیشه توماس آکویناس هستند. اگرچه قوانین چهارگانه الهی، ابدی، طبیعی و بشری منظومه فکری آکویناس را شکل می‌دهند و همه جا وی در پی اثبات برتری قوانین الهی و ابدی بر قانون بشری است اما در صورت مشروعیت قانون بشری تبعیت آن بر پادشاه نیز لازم است.

قانونگذار در اندیشه توماس موظف است براساس قانون طبیعی، وضع قانون بپردازد و قانونی که با قانون طبیعی مغایر باشد فاسد است، به علاوه قانونگذار قدرت نامحدودی ندارد. حاکمیت سیاسی هم قدرت نامحدود ندارد. به اعتقاد او حاکمیت از آن خداست که به همه مردم اعطای شده است که بوسیله دولت یا حاکم واقعی این حاکمیت به نمایندگی از مردم اعمال می‌شود. کاپلستون می‌گوید این

1- Perfect State

2- Super Natural

حکومت مطلوب در اندیشه توماس آکویناس

قابل انکار نیست که آکویناس از حاکم که نمایندگی مردم را بر عهده دارد سخن می‌گوید و توماس با سر سختی می‌گوید که حاکم از قدرت قانونگذاری برخوردار می‌شود فقط تا آنجا که او در جایگاه مردم نشسته است و این سخنان به طور منطقی این نتیجه را بدست می‌دهد که توماس معتقد است حاکمیت از طرف خدا و از راه مردم به حاکم می‌رسد (Ibid, 419-420). البته کم پیش می‌آید که آکویناس به این صافی و روشن بحث می‌کند. در هر حال حاکم از حاکمیت تنها برای خیر همه مردم برخوردار است نه برای خیر و منفعت شخصی خود و اگر او از قدرت سوء استفاده کند او به یک حاکم ظالم¹ تبدیل می‌شود.

آکویناس معتقد است در شرایط تحول و اضطرابی، حاکم جامعه می‌تواند اجرای قانون بشری را معلق سازد و مواردی را از شمول قانون خارج سازد.

اما اگر این امتیاز و اختیار را بدون دلیل و از روی میل خود انجام دهد او فرد غیرمومن و بی‌تدبیری خواهد بود (Aquinas, 2000: I-II : 97).

قانون بشری فرمان عقل است که به وسیله آن و رفتارهای بشری هدایت می‌شود. دو علت ممکن است باعث تغییر قانون بشری شود: یکی در بخش عقل و دیگری در بخش انسان که اعمالش با قانون تنظیم شده است. تغییر در بخش عقل اینست که به نظر طبیعی می‌رسد که عقل بشر از نقص به سمت کمال پیشرفت کند بنابراین در علوم نظری می‌بینیم که آموزش فلاسفه قدیم ناقص بود و پس از آن بوسیله فلاسفه‌ای که پس از آن‌ها آمدند کامل شد. همچنین است در موضوعات عملی برای کسانی که نخست کوشیدند تا برای جامعه انسانی چیز مفیدی بیابند قادر بودند همه چیز را در نظر آورند یا نهادهای معینی را ترتیب دهند و این نهادها از بسیاری جهات ناکارا بودند و این امور بوسیله قانونگذاران بعدی تغییر کرده بود که نهادهایی تاسیس کردند که تا در جهت خیر عمومی کارآمد باشند. در بخشی از اعمال انسان بوسیله قانون تنظیم می‌شود. قانون می‌تواند به درستی به تغییر در شرایط بشری تحول یابد (Ibid, 94). اگر چه توماس در مقام متکلم می‌کوشد با بیان نارسایی‌های قانون بشری راه را برای قانون الهی باز کند. اما این سخن به معنای تجویز نقص قانون بشری و اطاعت نکردن از الزامات قانون بشری نیست. آکویناس در مقام اجرای قانون رویکردی متفاوت از شکل‌گیری قانون دارد. در مقام شکل‌گیری، قانون بشری نواقص و نارسایی‌هایی زیادی دارد که نیازمند هدایت

1- TTyrant

قانون الهی است اما در مقام اجرا قانون بشری لازم الاجراست و فقط در صورت نقض قانون الهی قابل استتکاف است. آکویناس به گونه‌ای در پی حفظ استقلال و نهاد سیاست دنیوی و قانون بشری است و از سوی دیگر حاضر به امضاء و پذیرش قانونی که نقض کننده با قانون ازلی ابدی یا الهی باشد نیست که این همه از مشکلات فلسفه توماس است.

با این همه توماس در حرمت نهادن به سازمان قدرت و قوانین صادره از وی تا آنجا پیش می‌رود که با استناد به کتاب مقدس (نامه رومیان) معتقد است قانون غیرعادلانه را تا آنجا که صورت قانون به خود گرفته است از این جهت که توسط کسی وضع شده است که بر مسند قانون است از قانون ازلی ابدی ناشی می‌شود زیرا به طبق کتاب مقدس هر قدرتی از خدای رب العالمین است (Ibid, 93).

گفتار چهارم: مردم در اندیشه آکویناس

توماس در تشریح نقش مردم در حکومت می‌نویسد:

شایسته است که همه سهمی در دولت داشته باشند (Aquinas, 1982: 24). اما باتوجه به برتری حکومت فردی، مردم چگونه با چنین حکومتی مرتبط می‌شوند؟ و حقوق سیاسی و اجتماعی افراد چگونه تعریف می‌شود؟ آکویناس در پاسخ می‌گوید: «بنابراین در یک دولت و یا پادشاهی بهترین شکل حکومت این است که قدرت حکومت بر همه، به یک فرد داده شود و در عین حال دیگران زیر نظر او قوا را اداره کنند و با این حال، همگان در چنین حکومتی سهیم می‌باشند هم به این جهت که همگان اهلیت اداره کشور را دارند هم به این دلیل که حکام از سوی همگان برگزیده می‌شوند. این بهترین شکل از ساختار حکومتی است که تا حدی پادشاهی است. زیرا در راس همه، یک شخص وجود دارد و تا حدی آریستوکراسی است. چون که تعدادی از افراد بر مسند قدرت هستند و تا حدی دموکراسی یعنی حکومت مردمی می‌باشد. به این جهت که حکام می‌توانند از مردم انتخاب شوند مردم حق انتخاب حاکم را دارند (ژیلسون، ۱۳۷۵: ۴۳۹).

محدود کردن حکومت پادشاه یا حتی عزل او نیز جزو اختیارات مردم می‌باشد و این اقدام کاملاً عادلانه است: در چنین صورتی نباید تصور شود که چنین جمعیتی با خلع فرد مستبد، پیمان خود را نقض کرده‌اند. حتی اگر آن جمعیت با وی پیمان ابدی بسته و خود را برای همیشه تحت سلطه او قرار داده باشند، چون او خود لیاقت آن میثاق (عمومی) را ندارد، لذا مردم می‌توانند از اطاعت وی سرباز

حکومت مطلوب در اندیشه توماس آکویناس

زند (Aquinas, 1982:24). «اگر افراد شخصاً مجاز باشند که بر مبنای گمان شخصی خود حاکمان را بکشند حتی اگر آن حکمرانان، مستبد و خودکامه باشند این امر برای جمعیت و نیز حاکمان بسیار خطرناک خواهد بود» (Ibid, 24).

۱- ارزیابی نظرات توماس درباره مردم

با وجود آن که رگه‌هایی از نقش مردم در اندیشه سیاسی توماس و شکل انتخاب حاکمان یا عزل آن‌ها که به‌طور قانونی به قدرت رسیده مطرح می‌شود اما پاول زیگموند تفاوت‌های بارزی میان اندیشه او و دموکراسی به‌دست داده است. از نظر او نمی‌توان گفت توماس یک فرد دموکرات بوده است: اولاً او توجهی به شفافیت قانون و حکومت نداشته است او وقتی از شرکت مردم در حکومت حرف می‌زند شرکت گروه‌ها را در نظر دارد نه اشخاص و مانند رای دادن افراد در مدل دموکراسی نیست. علاوه بر این تصور مدرن آزادی مذهب کاملاً با اندیشه وی بیگانه است و مجازات اعدام را برای بدعت‌گذاران پیشنهاد می‌کند. تفاوت دیگر آن‌که دیدگاه آکویناس درباره زنان خیلی متفاوت از نظریه لیبرال دموکرات مدرن است او حتی مانند ارسطو زن را مرد کوچک هم نمی‌داند و نقش او را در جامعه در حد عامل برای تولید مثل تقلیل می‌دهد هر چند ملاک این تفوق مردان بر زنان را عقلانیت مردان می‌شمارد اما به هر روی انتقادات بسیاری بر نظریه او درباره نقش زن از سوی قسمت‌های جدید برانگیخته است. از همه مهم‌تر نگرش نسبتاً جانبدارانه توماس درباره برده‌داری است که از اساس با نظریه لیبرال دموکراسی تعارض دارد (Paul Sigmond, 1993: 221).

گفتار پنجم: مسوولیت‌های پادشاه

۱- مسوولیت اخلاقی

در بحث از وظایف پادشاه در مقام حکومت بر شهروندان، توماس ابتدا حکومت را هدایت یک روش در راه درست آن و با هدف معینی تعریف می‌کند. توماس برای بیان مطلب از تمثیل کشتی‌بان و کشتی استفاده می‌کند. این‌جا توماس با دوگانگی مواجه می‌شود. او بیان می‌دارد که هدف انسان این جهانی نیست و ملاقات خدا هدف و سعادت واقعی اوست. این‌جا شهروندان و مسیحیان هستند که سعادت آن‌ها با خون مسیح خریداری شده است.

فصلنامه مطالعات اجتماعی

انسان مسیح نیازمند هدایت و موفقیت روحانی است تا او را به ساحل نجات نهایی رهنمون شود و این به وسیله کلیسای مسیحی امکان پذیر است آکویناس می نویسد: این آشکار است که برای رسیدن به سعادت نیاز به زندگی فضیلت مدار هستیم. و زندگی براساس فضیلت است که هدف است که انسانها را گردهم جمع می کند. لذا در حیات جمعی است که انسان سعادت واقعی یعنی نیل به خدا را جستجو می کند.

به باور آکویناس زندگی براساس فضیلت تنها کافی نیست هر چند برای رسیدن به سعادت واقعی لازم است. لذا کسی که پادشاه نامیده می شود. حکومت بر انسانها را در جهت حق این فضایل بر عهده دارد و هر چه بیشتر در جهت تحقق این فضایل بکوشد مقام بالاتری دارد. و از آنجا که انسان به شخصه نمی تواند به غایت نهایی خود نائل آید نیاز به قدرتهای الهی است تا او را به سعادت برساند. لذا حکومت از این نوع متعلق به شاهی است که نه تنها انسان که خدا هم باشد یعنی ارتباط عیسی مسیح که فرزندان خدا را به عرش اعلی می رساند (Aquinas, 1982: 58-61).

۲ - مسوولیت های مدنی

- سپردن مناصب و مسوولیتها در حکومت به افراد شایسته و جابه جا کردن آنها، چرا که توماس حفظ حکومت را در بهره گیری از افراد جدید در مناصب حکومتی می داند.
- جلوگیری از فساد پیروان و فرمانبرداران و تشویق به ترویج فضایل و رفتارهای شایسته با وضع قوانین و صدور فرمانها و بیشتری تشویق افراد.
- نگاهداری و حفاظت از ساکنان شهر از خطر دشمنان جلوگیری از خطر دشمنان داخلی و خطرات داخل شهر میسر نخواهد شد اگر از شهروندان در قبال خطرات خارجی حراست نشود.
- شاه و دربار باید مشتاق پیشرفت باشند. وقتی پادشاه این مسوولیت را انجام داده است که در همه موارد ذکر شده به عنوان وظیفه پادشاه او باید مواردی را که انحراف حاصل شده تصحیح کند و موارد نقصان را نیز جبران نماید (Ibid, 66-67).

حکومت مطلوب در اندیشه توماس آکویناس

گفتار ششم: شهر شایسته حکومت پادشاه از نظر توماس

آکویناس تحت تاثیر ارسطو بر اهمیت اقلیم و جغرافیا در رسیدن به حکومت مطلوب تاکید می کند می توان گفت در ژئوپلیتیک نیز وی با پذیرش مختصات سرزمینی حکومت مورد نظر ارسطو روح مسیحی بر آن می دمد:

۱- شهر پادشاهی باید از نظر اقلیمی معتدل و خوش آب و هوا باشد چرا که هوای گرم و هوای بسیار سرد هر کدام روحیه ساکنان شهر را از اعتدال خارج می کند.

۲- مکان در نظر گرفته شده برای شهر باید مناسب باشد، نه در کوهستانها و نه در دشت های بی آب و علف. علاوه بر زیبایی محیط شهری که بر روحیه ساکنان مؤثر است باید شهر در نظر گرفته شده امکان خودکفایی را از نظر غذایی داشته باشد.

۳- شهر از نظر حفاظت، قابلیت خوبی داشته باشد و بتوان با کشیدن دیوارهای حفاظت آن را تأیید نمود.

۴- اگر چه در بخش دیگری از کتاب درباره پادشاهی، فضیلت پادشاهی را با به فضیلت رساندن تعداد هر چه بیشتری از شهروندان برابر می داند اما در باب خصوصیات ساکنان و تعداد آنها به گونه ای شهر را دولت کامل و ایده آل می داند.

۵- حتی الامکان باید از تجارت با دیگر ملل خودداری کرد. یعنی باید شهر در محلی ساخته شده باشد که نیاز چندانی به تجارت با دیگر سرزمینها نباشد (Ibid, 68-80).

گفتار هفتم: نفی حکومت استبدادی

توماس درباره قبح حکومت جباران که شکل انحراف و فاسد پادشاهی است معتقد است: حکومت جباران پایدار نمی ماند (Ibid, 46) و ثبات و قدرت و ثروت و شکوه و افتخار و شهرت پادشاه بیشتر از مستبد جبار است. او برای جلوگیری از استبداد معتقد است که از ابتدا باید پادشاه شرایطی را داشته باشد که احتمال استبداد را در او کم کند و سلطنت و حکومت باید به گونه ای تنظیم شود که احتمال استبداد از بین برود. به عبارت دیگر توماس به دنبال سلطنت مشروطه است نه مطلقه. از نظر توماس حکومت جباران ناعادلانه ترین حکومت هاست. آکویناس در اولین قدم، به پیشگیری از استبداد معتقد است و از این رو، باید راهکارهایی اتخاذ نمود که پادشاه دچار استبداد نشود. اگر چه حکومت مطلوب وی، حکومت فردی عادلانه می باشد، ولی همین امتیاز می تواند به بدترین حالت ممکن منجر شود.

فصلنامه مطالعات اجتماعی

توماس معتقد است «وقتی پادشاه بر مسند قدرت نشست، حکومت باید به گونه‌ای نظم داده شود که فرصت استبداد و خودکامگی از میان برداشته شود.

آکویناس با انقلاب و شورش علیه حاکم مخالف است. از نظر او کشتن حاکم ظالم محکوم است چرا که معتقد است شورش علیه حاکم دو حالت دارد اگر شورش علیه او شکست بخورد، حاکم ظالم، ظالم‌تر خواهد شد و اگر شورش پیروز شود ممکن است به سادگی باعث شود که یک حاکم ظالم جانشین قبلی شود (Ibid, 24).

اما خلع حاکم قانونی و مشروع است به خصوص وقتی که مردم حق انتخاب شاه خود را داشته باشند.

در چنین وضعیتی مردم اشتباه نخواهند کرد اگر سلطان ظالم را برکنار کنند. البته از نظر آکویناس بهتر است با استفاده از قوانین و شروطی از تبدیل شدن سلطان به حاکم ظالم جلوگیری شود (Ibid, 105).

بهترین مشروطه، مشروطه مختلط است که در آن جایی برای آریستوکراسی و دموکراسی نیز باشد به این معنا که مردم در انتخاب برخی رؤسا و امرا نقش داشته باشند (Copleston, 1955: 420).
با این حال توماس آکویناس را می‌توان مخالف انقلاب دانست، اگرچه او بر بالاتر بودن نقش انتخاب مردم را در حصول پادشاهی تأکید دارد اما در شرایطی که فرمانروا به ستم رفتار می‌کند آن‌چنان راه‌های شورش و انقلاب علیه او را می‌بندد که به دیدگاه تقدیرگرایی نزدیک می‌شود. وی به تعبیری حاکم ستمگر را از هرج و مرجی که احتمال می‌دهد در اثر شورش علیه او حاکم می‌شود برتر می‌شمرد. وی دو حالت را متصور می‌شود: اگر فرمانروا با انتخاب مردم است بهتر است از راه‌های حقوقی عزل او را هدف قرار دهند اما اگر فرد دیگری او را منصوب کرده است او که مقام قانون است باید او را عزل کند، وی در نهایت و به صراحت بیان می‌کند که تحمل رنج یک ستمگر بهتر از خطر پراکندگی دولت است. احتمال دارد ستمگر کیفر خداوند بر گناهان مردم باشد و در نهایت او چاره کار را در دعا و واگذاری امور به خدا می‌داند که اگر بخواهد ستمگر را نابود می‌کند و یا او را به نرمی و مدارا می‌کشد (Aquinas, 1982: 29).

از نظر توماس براندازی یک مستبد الزاماً به حاکم عادل منجر نمی‌شود، حتی نتیجه عکس هم ممکن است داشته باشد چنانکه در حکومت‌های استبدادی این امر مبدل به نوعی عادت شده است. یعنی دومی رفتاری شدیدتر و خصمانه‌تر نسبت به سلف خود در پیش خواهد گرفت. از این جهت که

حکومت مطلوب در اندیشه توماس آکویناس

بدون آن‌که از ستم و تعدی‌های قبلی دست بردارد، خود شخصاً ستم‌های جدیدی را ابداع می‌کند (Ibid, 25).

به باور توماس پرهیز از رسوایی و هرج و مرج موجب می‌شود انسان حتی حق خودش را بنا به تعلیمات کتاب مقدس تسلیم کند و اگر کسی خواست با تو دعوی کند و قبای تو را بگیرد، عبای خود را نیز بدو واگذار و هرگاه کسی تو را برای یک میل مجبور سازد، با میل همراه او برو. این اصل اخلاقی نه تنها در امور فردی، بلکه در امور سیاسی نیز باید جاری گردد. لذا وی می‌گوید: «پطرس ما را نصیحت می‌کند که متواضعانه تحت امر اربابانمان باشیم، نه فقط اربابان خوب و ملایم، بلکه همچنین برای خودکامگان سرکش» و نتایج اخلاقی این اطاعت را این چنین بیان می‌کند: «به همین علت وقتی تعداد زیادی از امپراتوری‌های رومی ظالمانه در حق دین مسیح (ع) ستم روا داشتند. تعدادی از مردم عادی به دین مسیح (ع) گرویدند و برای آن‌که صبورانه مرگ را به‌خاطر مسیح (ع) تحمل نمودند، مورد ستایش قرار گرفتند. آن‌ها به‌رغم آن‌که مسلح بودند، هیچ‌گونه مقاومتی نکردند و...». توماس در توجیه ظلم مستبدان می‌گوید: «بنابراین گناه باید کنار گذارده شود تا بلای استیلائی ظالمان خودکامه و مستبد نیز پایان یابد» (Ibid, 29).

نتیجه‌گیری

با همه شرح و توضیحی که توماس درباره ارکان قدرت در شهر مطلوب خود ارائه می‌دهد نه به‌طور قطع می‌توان گفت مساله توماس آکویناس اینست که چه کسی حکومت کند؟ و نه آن‌که چگونه حکومت کند؟ از آن جهت که خصال و ویژگی‌های ذاتی یا اکتسابی پادشاه را بر نمی‌شمرد و یا چگونگی تحقق خصال پادشاهی را در او مغفول می‌گذارد می‌توان گفت او به‌دنبال اثبات این‌که چه کسی باید حکومت کند نیست ولی از آن‌رو که وظایف نسبتاً مشخصی را در باب پادشاه بیان می‌کند و نوع تعامل او را با دستگاه کلیسا البته با ضد و نقیض‌گویی و یا نوساناتی بیان می‌دارد و از همه مهم‌تر به تشریح قوانین چهارگانه می‌پردازد می‌توان گفت مساله او بر چه گونه حکومت کردن است، لذا می‌توان گفت پادشاه مورد نظر آکویناس نه الزاماً در علوم عقلی دانش گسترده‌ای دارد و نه علوم نقلی. البته اگر در جمع‌بندی نهایی شکل ایده‌آل حکومت نزد توماس را پاپ_ پادشاه بدانیم آن‌گاه مسلم است که از نظر توماس پاپ، پادشاه با رجوع به علم و علوم دینی و شناخت قانون الهی دانش لازم و عقل و خرد الهی را در هدایت و اداره شهر یا ایالت به‌کار می‌گیرد اما اگر همچنان‌که در بخش‌های

ارسطویی آثار او بارها به صراحت آمده است پادشاهی را شکل حکومت آرمانی توماس بدانیم تقلید او از ارسطو موجب شده که او اوصاف و ویژگی‌های آنرا محصل و شناخته شده بداند.

او به جز عنصر قدرت که بارزترین ویژگی اوست صفت خارق‌العاده‌ای ندارد اما بدیهی است که در مقام واقع و در صحنه عمل از نظر ایجاد نظم و ترتیب و استقرار سلطه خود، از توانایی‌های لازم برخوردار است. لذا به نظر می‌رسد توماس اوصاف پادشاه را مفروض گرفته است، لذا نمی‌توان به صراحت از عقلانیت پادشاه سخن زیادی گفت آنچه مسلم است او باید در حالت عادی قانون الهی را یا به کمک مردم و اشراف و یا به تنهایی وضع و تدوین کند اما این قانون بشری نباید تعارضی با قانون طبیعی و الهی داشته باشد.

مسلم است که سپردن چنین مسوولیتی به حاکم و پادشاه نیازمند توانایی‌های بالای عقلانی و تجربی است.

نکته دیگری که در این میان لازم به نظر می‌رسد آنست که نگارنده بر این باور است که به‌رغم نظر برخی توماس شناسان باز به نظر می‌رسد نسخه حاضر از کتاب درباره پادشاهی نیز ناقص باشد. چرا که اگر حتی به‌پذیریم که بخش‌های پایانی رساله اثر شاگرد توماس یعنی بطلمیوس لوکایی است و او طرفدار ولایت مطلقه پاپ بود، قاعدتاً نباید دلیلی بر این باشد که پس از این بحث دوباره برگشتی به مباحث عمدتاً ارسطویی صورت گرفته باشد. توماس در پایان کتاب خود عنوان می‌کند که وظایف پادشاه در تکوین شهر، استقرار و مشخص کردن نهادهای اجتماعی و اداری و دیگر ترتیبات مربوط به چگونگی اداره شهر تفصیل و جزئیاتی دارد که وعده می‌دهد به ترتیب آنرا انجام دهد. اما آنچه در پایان کتاب باقی مانده آنست که وی صرفاً موفق شده است به صورت نسبتاً جامع به آنچه در شکل دادن و ایجاد کردن فضای شهری برای حکومت پادشاه لازم است بپردازد و تفصیل دیگر وظایف پادشاه در پایان کتاب ذکر نشده است. شاید اگر توماس فرصت این را پیدا می‌کرد که شرح کامل‌تری از وظایف پادشاه ارائه کند خودبه‌خود برخی ویژگی‌ها و اوصاف لازم برای اجرا و تحقق این مسوولیت‌ها از دید توماس بیشتر روشن می‌شد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- ژیلسون، اتین (۱۳۷۵). مبانی فلسفه مسیحیت، ترجمه محمد محمدرضایی و سید محمود موسوی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلام.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۰). مفهوم ولایت مطلقه در اندیشه سیاسی سده‌های میانه، تهران: انتشارات نگاه معاصر.

ب) منابع انگلیسی

- Aquinas, St. Thomas (1982). On Kingship. Translated by Gerald B. Phelan. Ontario. Canada: Pontifical Institute of Medieval Studies.
- Commentary on the Sentences of Peter Lombard, <http://www.op-stjoseph.org/Students/study/thomas/Sentences.htm>.
- (2000). Summa Theologia book I-II and book II-II Second and Revised Edition Translated by Fathers of English Domain Province Kevin Knight <http://www.newadvent.org>.
- Copleston, Frederick. Charles (1955). Aquinas. Baltimore, Maryland: Penguin Press.
- (2001). Medieval Philosophy an Introduction. U.S.A.: Dover publication.
- Sigmund, Paul (1993). Law and Politics in Cambridge Companion to Aquinas Edited by Norman Kretzman and Eleanor Stump. Cambridge: University Press.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.